

شامِ اهلِ شام و یمنِ اهلِ یمن: درنگ و دریافتی بر ترجمه عبارتی از گفتار امام علی^(ع)

سید محمد مهدی جعفری طبری شیاده^۱

چکیده

بازپسین فتوحات عربی اسلام آغازین در ایران به فتح القُتوح یا نبرد نهاوند شهرت یافته است. به دنبال گریختن یزدگرد ساسانی از تیسفون به صفحات داخلی ایران و گرد آمدن و پیوستن لشکریان مناطق مرکزی به او با هدف آراستن سپاه بزرگی در مصاف تازیان، عمار یاسر (امیر کوفه) به خلیفه دوم دربارهٔ بسیاری سپاهیان عجم نامه‌ای نوشت و عزم او را برای مقابله با عجمان برانگیخت. طی مشورتی با امام علی^(ع) در جمع برخی صحابه، نظر او را برای نحوهٔ مقابله با لشکریان کسری و شرکت خود در این صف‌آرایی جویا شدند. امام در پاسخ، ضمن نهی وی از این اقدام می‌فرماید که اگر چنین کنی، در اثر این کار «أهل الشام من شأمهم و أهل الیمن من یمَنهم» مورد حمله و دست‌اندازی قرار خواهند گرفت. با وجود آن‌که عمده مترجمان دو ترکیب «من شأمهم» و «من یمَنهم» را به همان مفهوم آشنا و بیشتر شناخته‌شدهٔ جغرافیایی ترجمه کرده‌اند، اما این نوشته بر آنست که بر پایهٔ ادبیات بایبلی و داده‌های زبان‌شناسی تاریخی، افزون بر قرائن درون‌متنی، مقصود از شام و یمن در عبارت علی^(ع)، دو جهت جغرافیایی شمال و جنوب است.

واژه‌های کلیدی: امام علی^(ع)، فتوح، عمر، شام و یمن، شمال و جنوب.

۱. دانش آموخته دکتری تخصصی (phd) تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران. ایران. smm.djafai@gmail.com

۱. مقدمه

نبرد نهاوند (فتح الفتوح) به سال ۲۰ هجری، از جمله مهم‌ترین فتوحات عرب در دوره اسلام آغازین بود که گزارش‌های آن در منابع تاریخی اسلام و آثار مرتبط با فتوحات، گاه بازتاب چشم‌گیری یافته است. نوع گفت‌وگوها و نخستین مواجهات ایرانیان با عرب صدر اسلام در این دوره، خاصه درگیری‌های قادسیه و نهاوند، دستمایه برخی نوشته‌های عربی و فارسی هم‌چون أخبار الطوال دینوری و شاهنامه فردوسی به شمار آمده است. در بُرشی از گزارش فتح نهاوند آمده است که هنگام گریختن یزدگرد سوم از برابر عرب به سوی مناطق مرکزی ایران با هدف فراهم آوردن سپاهی درخور جهت مقابله با هجوم تازیان، نامه‌نگاری‌هایی بین سران و سرداران ری، کومش، اصفهان، همدان، دینور و نهاوند (ماهین) صورت گرفت و سرانجام لشکری بزرگ - که شمار آن را ۶۰۰۰۰ تن گفته‌اند - پیرامون درفش کاویانی و تحت فرماندهی مردانشاه گرد آمد (البلاذری، ۱۹۵۷: ۱/۲۹۶). صحابی معروف عمّار یاسر که اکنون پس از سعد ابی وقاص، امیر کوفه شده بود، طی نامه‌ای به خلیفه دوم از او نسبت به این تحولات فرمان خواست. عُمر در صحبت صحابه با ایشان در این خصوص رای زده و نظر یاران را درباره «به تن خویش» رفتن به این کارزار جویا می‌شود که هر یک در این باره به او پاسخی می‌دهند. امام علی^(ع) - برخلاف نظر عثمان به فراخواندن مسلمانان شام و یمن از مناطق تازه تصرف شده - در پاسخ خلیفه، ضمن برحذر داشتن او از ترک مدینه و گسیل فاتحان و نورسیدگان شام و یمن به شرکت در جنگ رویاروی با عجمان، به وی نهیب می‌زند که در این صورت: «... إن أشخصت أهل الشام من شأمهم، سارت الروم إلى ذراریهم وإن أشخصت أهل اليمن من یمنهم، سارت الحبشة إلى ذراریهم...» (الطبری، ۱۹۶۷: ۴/۱۲۵).

معنای رایج این جملات بدین قرار است که اگر سپاهیان مستقر در شام و یمن را از سرزمین‌های شام و یمن فراخوانی و به جنگ با یزدگرد و ایرانیان گسیل داری، رومیان و حبشیان به خانواده‌های آن‌ها یورش خواهند برد. در نتیجه عُمر به جای خویش نُعمان بن مقرّن مُزنی را به فرماندهی سپاه عرب، برای مقابله با ایرانیان فرستاد؛ اما آنچه در اینجا محل درنگ و توجه است، کاربرد دو ترکیب «أهل الشام من شأمهم» و «أهل الیمن من یمنهم» است که در عبارت عثمان نیز پیش‌تر در همین جلسه مشورتی ابتدائاً به کار رفته است و چنین می‌نماید که علی‌رغم اختلاف در کاربرد افعال، حسب منابع مختلف، متضمن معنایی جز معنای متعارف است.

۲. ضبط منابع و برخی ترجمه‌های آن

بلاذری احتمالاً براساس منابع روایی خود، بدون یادکرد گوینده یا گویندگان این عبارت می‌نویسد: «...و أخرجوا رأيَهم الدّرفشکاییان... و قد کانَ عَمّار بن یاسر کَتَبَ إلی عمر بن الخطاب بخبرهم، فَهَمَّ أَنْ یَغْزُوهُمْ بنفسه ثمَّ خَافَ أَنْ ینتشرَ العرب بَنَجْد و غیرها و أُشیر علیه بأن یُزی أهل الشام من شأمهم و أهل الیمن من یمنهم فخافَ إِنْ فَعَلَ ذلک أَنْ تَعُودَ الرّومُ إلی أوطانها و تَغلب الحبشة علی مایلیها...» (البلاذری، ۱۹۵۷: ۲۹۶/۱). بوحنیفه دینوری نیز در بحث از فتح نهاوند، پس از گزارش کاربرد این ترکیب در پاسخ عثمان به خلیفه دوم، عبارت علی^(ع) در جواب نظرخواهی عُمر را چنین آورده است: «... إَنَّک إِنْ أَشْخَصْتَ أَهْلَ الشَّامِ مِنْ شَامِهِمْ سَارَتْ الرُّومُ إلی ذَرَارِهِمْ و إِنْ سَیَّرْتَ أَهْلَ الیمن مِنْ یمَنِهِمْ خَلَفَتْ الحَبْشَةُ علی أرضهم...» (الدینوری، ۱۹۶۰: ۱۳۴). طبری نیز در گزارشی مشابه روایت پیشین از قول علی^(ع) می‌نویسد: «إَنَّک إِنْ أَشْخَصْتَ أَهْلَ الشَّامِ مِنْ شَامِهِمْ، سَارَتْ الرُّومُ إلی ذَرَارِهِمْ و إِنْ أَشْخَصْتَ أَهْلَ الیمن مِنْ یمَنِهِمْ سَارَتْ الحَبْشَةُ إلی ذَرَارِهِمْ...» (الطبری، ۱۹۶۷: ۲۱۲/۳).

ابن أعثم کوفی در این زمینه روایت این مجلس مشورتی را این‌گونه بازتاب داده: «... و أعلمک یا أمیرالمؤمنین إن کتبتَ إلى بلاد الشام أن یقلبوا الیک من شأمهم لم تأمن من أن یأتی هرقل فی جمیع النصرانیة فیغیر علی بلادهم...» (ابن أعثم، ۱۴۱۱ق: ۲/ ۲۹۴). شیخ مفید در فصل مربوط به قضاوت امام علی^(ع) و درستی رای او و هدایت مسلمین به مصالحشان به عنوان نمونه، روایت مربوط به فتح نهاوند را آورده و این‌گونه نوشته: «... ثم قال [علی]: أما بعد، فإنک إن أشخصت أهل الشام من شأمهم، ساری الروم إلى ذاریهم وإن أشخصت أهل الیمن من یمنهم، سارت الحبشة إلى ذاریهم...» (الإرشاد، ۱۴۱۳ق: ۲۰۹/۱). شاگرد نامدار مفید، شریف رضی که در میانه تألیف خصائص الأئمة دست در کار تدوین گزیده سخنان علی^(ع) شد، به ملاحظه ماهیت انتخاب‌گونه نهج البلاغة، علی‌رغم تبویب بابی در مشورت خواهی عمر از امام^(ع) «فی الشخص لقتال الفرس بنفسه» (رضی، ۱۹۸۰م: ۲۰۳/۱) دست به تقطیع این عبارت زده و این ترکیب را از متن انداخته است.

از سویی ترجمه‌های منابع متضمن این روایت از قدیم تاکنون بدون استثنا شام و یمن را در معنای دو نام جای مشهور جغرافیایی به کار برده و از آن، این دو خطه باستانی را خواسته‌اند. نگاهی به این طیف از ترجمه‌ها تا اندازه‌ای بیانگر این موضوع است. برای مثال در تاریخ‌نامه طبری (گردانیده منسوب به بلعمی) در ترجمه این بخش آمده است: «علی بن أبی طالب رضی الله عنه گفت: یا أمیرالمؤمنین، نه صواب است تو را رفتن که اگر سپاه شام را برگنی، بربر بیاید و شام را بگیرد [در اینجا از سپاه یمن سخن نمی‌گوید]... و صواب آن است که سپاه شام و یمن بر جای بداری....» (بلعمی، ۱۳۹۲: ۵۰۸/۳). در ترجمه مستوفی هروی از الفتوح ابن أعثم در سده ششم هجری، این عبارت علی^(ع) بدین صورت برگردان شده است: «مرا چنان به خاطر می‌آید که این ساعت، لشکر شام را از شام و لشکر یمن را از یمن بازخواندن صواب نباشد؛ چه اگر لشکر شام

را بخوانی، هرقل رومی فرصت می‌یابد و با لشکر ترسایان و غیر آن به شام آید و جماعتی را از مسلمانان که آنجای مانده باشند، بگشود و زن و فرزند ایشان را برده گرفته، مساجدی که مسلمانان در آن ولایت بنا کرده‌اند، خراب گردانند... همچنین اگر یمن از جیش خالی ماند، با مسلمانان آنجا نیز همین معامله رود و مساجد خراب و تلافی آن متعذر گردد» (مستوفی هروی، ۱۳۸۰: ۲۳۲). در ترجمه‌های معاصر نیز بیش و کم این عبارت به یک صورت در متن، انعکاس یافته است: «او را اشارت کردند که جنگجویان شام و یمن را از آن دو بلد به کار غزا گسیل دارد» (توکلی، ۱۳۶۷: ۴۲۷). «اگر مردم شام را از شام ببری، رومیان سوی زن و فرزندشان بتازند و اگر مردم یمن را از یمن ببری، حبشیان سوی زن و فرزندشان تازند» (پاینده، ۱۳۵۳: ۱۹۴۵/۵). برای دیگر نمونه‌ها نک: (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۵: ۲۸۵/۴؛ آذرنوش، ۱۳۴۶: ۱۱۵). چنان‌که هم در اصل متون و هم در ترجمه‌های ادوار مختلف تاریخی و معاصر دیده می‌شود، «شام» و «یمن» به همان معنای معهود و رایج خود به کار رفته و گویا محمل دیگری بر آن متصور نبوده است.

۳. «شام و یمن» در میراث اسلامی

اعراب عصر باستان متأخر و نومسلمانان آغازین جزیره العرب در کنار کاربرد رایج دو نام جای شام و یمن (برای دو واحد جغرافیایی معین) با دو معنای ارزش‌گذاری شده بازمانده از متون و سنت‌های هلنی- رومی (Bell, ۱۹۲۶: p۱۱۰)^(۱) در اثر تعامل با گویشوران زبان‌ها و زیرشاخه‌های سامی همچون آرامی و کنعانی و ستمد و داد با پیروان سنت‌های عهدینی، این دو واژگان را در نظام دلالتی کهن‌تری به کار برده و از آن‌ها دو جهت جغرافیایی شمال (شام) و جنوب (یمن) را خواسته‌اند. نمود این تداول کاربرد را در نوشته‌های دینی، حدیثی، تاریخی و اشعار و چامه‌های سده‌های نخست اسلامی معاینه توان دید. از میان جوامع و دفترهای حدیثی متضمن این معنا، می‌توان به پاسخ

پیامبر به پرسش مردی درخصوص چیستی «سَبَأُ» و اطلاق آن به سرزمین یا نام‌گذاری آن عنوان برای یک زن و اشاره پیامبر به نفی اطلاق این واژه از این دو معنا و تعیین مفهوم آن و یادکرد فرزندان دهگانه وی (سَبَأُ) و تقسیم و مهاجرت آنان به جانب شمال (تَشَاوُمُ) و جنوب (تَيَامُنُ) اشاره کرد (الترمذی، ۱۴۱۹ق: ۳۶۱/۵)^(۳). همچنین در برخی احادیث نبوی با زمینه آخرالزمانی و «مَلَا حِم و فِتَن» (Apocalypse) پیامبر، صحابه را در چنین شرایطی به عزیمت به شام توصیه نموده و ناتوانان رفتن بدان سرزمین را به نواحی جنوبی‌شان (بَیْمَنَه / بَیْمَنُکُمْ) سفارش نموده است (الطبرانی، ۱۴۱۵ق: ۵۸/۲۲ و السجستانی، ۱۴۳۰ق: ۱۴۰/۴). شاید نمونه برجسته این دوگانه تقابل آمیز جغرافیایی را به صورت بارزتری بتوان در ادبیات فقهی و میراث شعری عرب جست‌وجو کرد. ترکیب‌های «رُکَن شامی» و «رُکَن یمانی» در اشاره به ارکان شمالی و جنوبی سازه خانه کعبه و مفاهیم فلکی «شُعْرای شامی» و «شُعْرای یمانی»^(۴) (شباهنگ پارسی) را که کهکشان راه شیری از میان آن می‌گذرد و همواره در شمال و جنوب آسمان دیده می‌شود را باید در این چارچوب بررسی کرد. همچنین در این زمینه یادکرد پُر تکرار دو ستاره بلند آوازه «شُهیل یمانی» و «ثُرَیای شامی» و جایگاه آن‌ها در آسمان شب و نسبت مکانی آن‌ها را از منظر ادب عرب می‌توان بازجست (شریف المرتضی، ۱۹۹۸: ۳۴۷/۱)^(۴).

۴. «شام» و «یمن» از منظر فیلولوژی و زبان‌شناسی تاریخی

از نقطه نظر زبان‌شناسی تاریخی (Etymology) نیز این دو واژه در درازنای تاریخ در زبان‌های سامی در دو مفهوم شمالی و جنوبی به کار رفته است. برای مثال، در گروه زبان‌های کنعانی، عبری و کتیبه‌های عربی جنوبی شام / شَأْم / مَشْئَمَة به معنای شمال (North) به کار رفته (مشکور، ۱۳۵۷ش: ۴۲۶/۱ و Zammit: ۲۰۰۲، ۲۳۴)؛ آن‌سان که شَمَأْل / شام‌أل / شَمَل / شَمیل / شَوَمَل نیز در زبان‌های عبری، آرامی و سبائی به همین معانی پیش‌گفته آمده

است (مشکور، ۱۳۵۷ش: ۴۶۱/۱). همچنین «یمن» در زبان‌های عبری (yamin)، سریانی (yaman) و آرامی (yamina) در معنای جنوب به کار رفته است (همان: ۱۰۰۵/۲)^(۵). در این راستا وجه نام‌گذاری کوچک‌ترین پسر یعقوب و همسرش راحیل و تنها برادرِ تنی یوسف یعنی «بنیامین/ بن یامین» (benyamin) نیز که در مسیر بازگشت از فدان آرام (حِزَن شام) به سرزمین کنعان در جنوب، زاده شد (سفر پیدایش، ۱۸/۳۵) و به معنای «پسر جنوب» تفسیر شد نیز بدین ملاحظه قابل توجه است (هوشنگی، دجا ۱۳۹۳، ۱۱۳/۴).

۵. سرحدات مسلمین در شام و یمن عصر آغازین فتوحات

مسلمانان در دورهٔ خلیفهٔ اول به سال ۱۲ هجری توانستند مناطق شام و یمن را تصرف کنند. در مورد یمن، پیامبر به روزگار حیات خود خالد بن ولید، ابوموسیٰ اشعری، امام علی^(ع) و معاذ بن جبل را در مقاطعی به عنوان کارگزار بدان صوب فرستاد تا به تبلیغ اسلام بپردازند. امام علی^(ع) خود شش ماه در یمن حضور داشت و پیامبر در اواخر عمر خود پس از جنگ تبوک، معاذ أنصاری را که ۲۸ ساله بود، به عنوان معلم و کارگزار خود به یمن فرستاد که این امر تا زمان وفات حضرت و پس از آن در دورهٔ خلافت ابوبکر استمرار یافت و در این زمان به فرماندهی منطقهٔ «جَند» یمن [استان تعز] که شامل تنگهٔ باب المَندب نیز می‌باشد^(۶)، منصوب شد. معاذ با هدف تثبیت موقعیت اسلام در این نقطهٔ مهم جنوب یمن - که هم‌مرز با امپراتوری آکسوم در حبشهٔ مسیحی به شمار می‌رفت - مسجد جامع جَند را احداث کرد (ابن الأثیر، ۱۴۰۹ق: ۴۱۸/۴). این نقطه مجاور همان دالان و دهلیزی است که بارها حبشیان از طریق آن (باب المَندب) به جانب یمن و حجاز دست به حمله و لشکرکشی زدند و گاه حتی برای سال‌ها، حکومت‌هایی دست‌نشانده در یمن ایجاد کردند^۱.

۱. برای نمونه‌هایی از این تحولات نک: جواد علی، ۱۴۰۳ ه.ق: ۴۶۰/۳ - ۴۸۰؛ عابدین، ۱۹۴۷: ۵۲-۵۳.

شام هم که همواره یکی از مراکز مهم امپراتوری روم شرقی (بیزانس) به شمار می‌آمد، از دیرباز عرصه حضور قبایل عرب، خاصه تیره‌های یمنی (قحطانی) همچون سلیح، لخم، کلب، تنوخ، جذام، بلقی، بهراء، بلی، قُضاة و غسان بوده است.^۱ این قبایل گرچه در اثر زندگی طولانی مدت در مجاورت رومیان، به مرور آداب و رسوم سریانیان را أخذ نمودند، اما هیچ‌گاه ماهیت عربی خود را از دست نداده و علی‌رغم پذیرش کیش نصرانی توسط برخی از این قبایل، مقارن با فتوحات اسلامی در شام، از راه‌گشایان و حامیان اعراب جزیره در فتح شام به حساب می‌آمدند. نظر به اهمیت شام و سرزمین‌های امپراتوری روم در نگاه پیامبر و تمهید ساز و برگی برای گسیل لشکریانی به آن صفحاتِ سرحدی شام در جریان جنگ‌های موته و تبوک، این موقعیت برای خلفای راشدین نیز وجهه همت قرار گرفت و توسط خلیفه اول و دوم^(۷) تداوم یافت. نخستین بار نیروهای نظامی مسلمانان در سال ۱۳ هجری راهی شام شدند و پس از تصرف برخی مناطق جنوبی همچون «ایلّه» در خلیج عقبه و «وادی العربیه» در جنوب بحرالْمِیت و «دائن» در غزه و «بُصری» و «موآب»، در جمادی الثانیه این سال به دمشق رسید و پس از یک دوره محاصره، با شکست سپاهیان هرقل (هراکلیتوس) در رجب ۱۴ هجری و در زمان خلافت عمر، شهر به تسخیر اعراب درآمد. به دنبال این شکست بود که هرقل که تا این زمان در حمص (شمال دمشق) بود، آنجا را به قصد شمال شام و استقرار در انطاکیه ترک کرد (بلاذری، ۱۹۸۸: ۱۱۶) و زمینه پیشروی‌های بعدی عرب به نواحی شمالی شام را به وجود آورد. با این تفصیل مقصود از عبارت پیش‌گفته علی^(ع) در آغاز نوشتار در خصوص فراخواندن لشکر عرب از «شام اهل الشام» و «یمن اهل الیمن» به سوی دیار عجم با توجه به تمرکز حضور دشمنان در مناطق شمالی و

۱. برای تفصیل بیشتر نک: دسوقی، محمدعزب، ۱۹۶۸م: ۱۰۳.

جنوبی شام و یمن و عدم کاربرد این ترکیب نسبت به دیگر مناطق چون مصر و ... گسیل آنان از سرحدات شمالی خطه شام و جنوبی منطقه یمن است.

۶. نتیجه‌گیری

امام علی^(ع) در پاسخ به مشورت‌خواهی خلیفه دوم مبنی بر اعزام لشکریان عرب مستقر در یمن و شام به جانب نبرد با سپاهیان یزدگرد سوم در نهاوند، طی عبارتی او را از فراخواندن اهل شام از «شام شان» و اهل یمن از «یمن شان» برحذر می‌دارد که اگر چنین شود، رومیان به شام و حبشیان به یمن بازخواهند گشت. در این راستا و برخلاف ترجمه‌های مرسوم صورت‌گرفته از این عبارت، به استناد قواعد زبان‌شناسی تاریخی و اصول مباحث زبانی همچون اصل «اقتصاد/ کم‌کوشی زبانی» - که سخنان امام علی^(ع) به عنوان اسوه بلاغت و بیان خاصه در نهج البلاغه مصداق بارز کاربرست این معناست - در کنار اصل عدم تکرار واژگان و دلالت هریک از کلمات بر معانی ویژه خود (کثرة المَباني تَدُلُّ علی کثرة المعاني) و نیز قرائن و شواهد تاریخی، حدیثی و شعری چنین به نظر می‌رسد که مقصود از یمنِ اهل یمن، جنوب این منطقه (به مثابه منشأ یورش حبشیان) و شامِ اهل شام، ناحیه شمالی این منطقه (به عنوان مبدأ حمله رومیان) بوده است. برداشت و توضیح مزبور با توجه به وجود برخی قرائن، حدس و احتمال پیشنهادی نگارنده بوده و امید است در پژوهش‌های تفصیلی و مستقل دیگر محققان، با نقد و ابرام ایشان، دریافت‌های دقیق‌تر و نتایج روشن‌تری به دست آید که پیشاپیش مورد قدردانی و حق‌شناسی است.

پی‌نوشت‌ها

(۱) برای نمونه‌ای از استمرارِ گاه تحوّل یافته‌ی آن در ادبیات دینی و سنت اسلامی در معنای راست/رستگار/نجات یافته و خوش بخت (یمین) به ویژه در تقابل با ساحت معنایی شومی/چپ (یسار/شمال) در شکل اصحاب الیمین/الیمنة و أصحاب الشمال/المشئمة (برای بهشتیان و دوزخیان) نک: اعراف/۱۷؛ الواقعة/۸-۱۱، ۲۷ و ۴۱.

(۲) برابر این روایت از میان ده فرزند عرب «سبأ، چهار تن از آن‌ها شامل لَخ، جُذام، عَسان و عامله به سوی شمال رفته [تَشَاوَمَ] و شش تن دیگر از آن‌ها شامل اُزد، اَشعریان، حَمیر، مَذحج، اَنمار و کُندة به صوب جنوب کوچ نموده‌اند [تَيَامَنَ]؛ الترمذی، همان‌جا (حدیث ۳۲۲۲). برای مثال، حضور دولت لخمیان (مَناذرة) در حیره (جنوب عراق) گواهی بر این مدعاست.

(۳) درباره اشاره قرآن به شعرای یمانی (نجم/۴۹) و پرستش آن توسط قبیله یمنی خُزاعة در پیش از اسلام، نک: الطبرسی، ۱۴۱۵ق: ۳۰۵/۹.

(۴) برای مثال، عمر بن اُبی ربيعة هنگام ازدواج ثریّا اُمویّه با اَبوالأبيض سهیل بن عبدالرحمان بن عوف در وصفشان گفته است:

أَيُّهَا الْمُنْكِحُ الثَّرِيَّا سُهَيْلًا عَمَرَكَ اللَّهُ كَيْفَ يَلْتَقِيَانِ

هِيَ شَامِيَةٌ إِذَا اسْتَقَلَّتْ سُهَيْلٌ إِذَا اسْتَقَلَّ يَمَانِي

(شریف المرتضی، همان‌جا)

(۵) نیز برای کاربرد صورت «التَّيْمَنُ» (tayman / taymna) در زبان سریانی، نک: (مشکور، ۱۳۵۷/۲/۱۰۰۶). در سوره‌هایی از قرآن نیز که متضمن بازتاب گزارش عهدین از احوال نبوت موسی و عیسی است (نک: طه/۸۰ و مریم/۵۲)، ترکیب «مِن جَانِب الطُّور

الایمن» در معنای جانب جنوبی کوه قلمداد شده است. برای نمونه‌ای از این مفهوم نک: نظام‌الأعرج، ۱۴۱۶ق: ۵۶۳/۴.

۶) از عصر نبوی، یمن را به سه منطقه (مخلاف) تقسیم کرده‌اند: مخالف صنعاء، جَند و حضرموت که در این میان منطقه جَند بزرگ‌ترین آن‌ها بوده است (یاقوت، معجم البلدان، ۱۹۹۵م: ۱۶۹/۲). اهمیت این نقطه در دوره به‌گونه‌ای بود که جمله شهرهای تهامه یمن همچون: مَندب، زَبید، عَدن و... در دفتر و دیوان خُلفا به کارگزار جَند انتساب داشت (ابن حاکم، ۱۸۸۴م: ۵۴/۱).

۷) خلیفه عُمر جز آن‌که در سال ۱۶ هجری برای فتح بیت المقدس و همراهی با پیکارجویان عرب بدان صوب عزیمت نمود، پیش‌تر و در عصر جاهلی نیز به شام (بیت المقدس) رفته و گویا مدتی در آنجا به دلایلی نامعلوم گرفتار شده است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۶۱).

منابع

- ۱) ابن أعثم الكوفی (۱۴۱۱ق). الفتوح. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالأضواء.
- ۲) ابن الأنباری، أبوبکر محمد بن القاسم (۱۴۱۲ق). الزاهر فی معانی کلمات الناس. تحقیق حاتم صالح الضامن. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ۳) ابن الحائک، أبومحمد الحسن بن أحمد الهمدانی (۱۸۸۴م). صفة جزيرة العرب. تحقیق: محمد بن علي الأكوع الحوالي. صنعاء. مكتبة الإرشاد.
- ۴) ابن مستوفی هروی (۱۳۸۰). ترجمه الفتوح. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی فرهنگی.
- ۵) أبوداود، سليمان بن الأشعث السجستاني (۱۴۳۰ق). سنن أبي داود. تحقیق شعيب الأرناؤوط - محمد كامل قره بلوطي. بیروت: دارالرسالة العالمية.
- ۶) اصطخری، إبراهيم بن محمد (۱۳۴۰). المسالكو الممالك. ترجمه ناشناس. به اهتمام ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۷) البخاری، محمد بن إسماعيل الجعفی (۱۴۲۲ق). الجامع الصحيح. تحقیق محمد زهير بن ناصر الناصر. بیروت: دار طوق النجاة.
- ۸) البلاذري، أحمد بن يحيى (۱۹۵۷م). فتوح البلدان. تحقیق صلاح الدين المنجد. القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- ۹) _____ (۱۳۶۷). فتوح البلدان. ترجمه محمد توکل. تهران: نقره.
- ۱۰) _____ (۱۳۴۶). فتوح البلدان. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۱) بلعمی، أبوعلی محمد بن عبدالله (۱۳۹۲). تاریخ نامه طبری. به تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: سروش.

- (۱۲) الترمذی محمد بن عیسی (۱۴۱۹ق). الشَّئْنُ. تحقیق أحمد محمد شاكر. القاهرة: دار الحديث.
- (۱۳) پاینده، أبو القاسم (۱۳۵۳). ترجمه تاریخ طبری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- (۱۴) الدسوقي، محمد عزب (۱۹۶۸م). القبائل العربية في بلاد الشام منذ ظهور الإسلام إلى نهاية العصر الأموي. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- (۱۵) الدینوری، أحمد بن داود بن وند (۱۹۶۰م). الأخبار الطوال. تحقیق عبد المنعم عامر. القاهرة: دار إحياء الكتب العربية.
- (۱۶) الشريف الرضي، أبو الحسن محمد بن الحسن الموسوي (۱۹۸۰م). نهج البلاغة. تحقیق صبحی سالم. بیروت: دارالكتاب اللبناني.
- (۱۷) الشريف المرتضى، أبو القاسم علی بن الحسین الموسوی البغدادی (۱۹۹۸م). أمالي المرتضى. تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم. القاهرة: دار الفكر العربي.
- (۱۸) الشيخ المفيد، محمد بن محمد البغدادي (۱۴۱۳ق). الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد. قم: مؤسسة آل البيت^(ع).
- (۱۹) الطبرانی، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الشامي (۱۴۱۵ق). المعجم الكبير. تحقیق حمدی بن عبد المجید السلفی. القاهرة: مكتبة ابن تيمية.
- (۲۰) الطبرسي، أبو علی الفضل بن الحسن (۱۴۱۵ق). مجمع البيان في تفسير القرآن. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- (۲۱) الطبري محمد بن جرير الآملي (۱۹۶۷م). تاريخ الرُّسُل و الملوك المعروف بتاريخ الطبري. تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم. بیروت: روائع التراث العربي.
- (۲۲) عابدين، عبد المجید (۱۹۴۷م). بین الحبشة و العرب. قاهره: دار الفكر العربي.
- (۲۳) علی، جواد (۱۴۱۳ق). المفصل في تأريخ العرب قبل الإسلام. بغداد: جامعة بغداد.

(۲۴) مشکور، محمدجواد (۱۳۵۷). فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

(۲۵) مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۸۵). جلوۀ تاریخ در شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد. تهران: نی.

(۲۶) نظام الأعرج، نظام‌الدین الحسن بن محمد القمّی النیسابوری (۱۴۱۶ق): غرائب القرآن و رغائب الفرقان. به تصحیح زکریا عمیرات. بیروت: دارالکتب العلمیّة.

(۲۷) یاقوت الحموی، أبو عبدالله شهاب‌الدین (۱۹۹۵م). معجم البلدان. بیروت: دار صادر.

(28) Bell, Richard (1926). Origin Of Islam In Its Christian Environment. LONDON.

(29) Zammit, Martin R (2002). A Comparative Lexical Study of Quranic Arabic. BRILL.